



آتشی در بهشت (بررسی هفت نگاره از گذر سیاوش بر آتش)

سمائه شریفی

چکیده

نگارگر ایرانی چه بخشی از داستان را برای تصویرگری برمی‌گزیند و این لحظه را چگونه تصویر می‌کند؟

روش:

انتخاب داستان گذر سیاوش از آتش از شاهنامه فردوسی

یافتن تصاویر مربوط به این داستان

مطالعه و ریشه‌یابی عناصر موجود در داستان از نظر اهمیت و لزوم تصویرگری

معرفی تصاویر موفق و ناموفق از طریق مقایسه این تصاویر با ویژگی‌های ذکر شده برای نگارگری ایرانی در کلاس درس و منابع دیگر ...

مقدمه

روح نگارگر، روح امینی است که پیغام خداوند را می‌شنود و آن را بی کم و کاست به ما می‌رساند، دست ما را می‌گیرد و به باغی می‌برد که خود در آن مسکن گزیده است. کتابها، بهانه‌هایی هستند برای اینکه او حرف‌های خود را بزند و قصه‌های خود را بنگارد، در میان سطرها و نوشته‌ها نفس بکشد و جاودانه شود...

حال این سؤال مطرح می‌شود که انسان‌هایی چنین بزرگ، با این همه ظرافت، دقت و حساسیت، آنگاه که داستانی را برای تصویرگری انتخاب می‌کرده‌اند و یا زمانی که سفارشی به آنها محول می‌شده، چگونه با موضوع برخورد می‌کرده‌اند؟ چه

لحظه‌ای و یا چه بخشی از یک داستان را برای تصویرکردن برمی‌گزیند؟ زیرا بی‌شک موضوع «زیبا»، خود یکی از رموز جاودانگی این آثار است. بررسی این مطلب، نیازمند صرف زمانی طولانی و تحقیقی عمیق و اصولی است. خصوصاً اگر قرار باشد از کل به جزء برسیم، بنابراین من چاره‌ای ندیدم جز اینکه روش دیگری را انتخاب کنم. در واقع روش من از جزء به کل رسیدن بود. بنابراین داستان سیاوش را از شاهنامه فردوسی انتخاب کردم و توانستم چند نمونه از تصاویر ساخته شده برای این داستان را در شاهنامه‌های گوناگون بیابم. داستان سیاوش، داستانی طولانی است و بخش‌های

متعددی دارد، اما جالب اینجاست که در اکثر شاهنامه‌ها بخش «گذشتن سیاوش از آتش» به تصویر درآمده که طبیعتاً سبک آثار متفاوت، اما لحظه تصویرگری مشابه است...

تأکید بر این صحنه، حاکی از عمق اثرگذاری آن در جان تصویرگراست، ارتباطی که در حافظه تاریخی نگارگر ایرانی با مفاهیمی چون آتش، پاکی، ناپاکی، عشق و حقیقت وجود دارد. گویی آتشی که سیاوش از آن گذشته است، آتشی مقدس است که باید آن را شعله‌ور نگاه داشت، آتشی که میان حق و باطل قضاوت می‌کند، آتشی که چون پاک است در پاکان نمی‌گیرد و برای نگارگر ایرانی، گذشتن از آتش، لحظه‌ای است که نمی‌توان از آن گذشت... مشاهده عناصر مشترک در این تصاویر، مرا بر آن داشت تا هر کدام از این عناصر را جداگانه از نظر محتوا و ریشه داستانی آن بررسی کنم و سپس سعی کردم با توجه به نکات ذکر شده در کلاس درس، در مورد ویژگی‌های نگارگری ایرانی و همچنین با کمک دانش تصویری اندک خویش، تصاویر را به صورت جداگانه تحلیل کنم و نقاط قوت و ضعف آنها را شرح دهم.

خلاصه داستان
سودابه، همسر کاووس شاه، که توسط شاه از بلاد عرب آورده شده است، به ناپسندی جوان خود سیاوش، اظهار عشق می‌کند، لیکن سیاوش عشق او را رد نموده، به گناه گردن نمی‌نهد و چون قهر آلود آهنگ رفتن می‌کند، سودابه بیمناک از فاش شدن راز خود، جامه دریده و چهره می‌خراشد. آنگاه زن فریبکار با فریاد بلند، سیاوش را متهم می‌سازد و بر او دروغ می‌بندد...
شاه با علم به بی‌گناهی پسر، از موبدان استعانت می‌جوید و سرانجام جهت برائت وی در افکار

عمومی، تدبیر موبدی را مبنی بر آزمایش الهی عبور سیاوش از آتش، مطابق با رسم قدیمی (گذشتن متهم از آتش) می‌پذیرد. پس دو خرمن به سان کوهی از آتش، که فاصله کوتاهی از هم دارند، تدارک دیده می‌شود...

سیاوش با جامه‌ای سپید و خود زرین، سوار بر اسب شبرنگ خود از کوه آتش دمان، گذشته و در میان هلهله مردمی که به صحنه می‌نگرند به سلامت به نزد پدر باز می‌گردد و از این رهگذر بی‌گناهی‌اش ثابت می‌شود...^۱

عناصر اصلی داستان و اهمیت آنها

- ۱- آتش
- ۲- سیاوش
- ۳- اسب سیاوش
- ۴- کاووس و سودابه

۱- آتش

بر حسب عادت، چهار عنصر در طبیعت تشخیص می‌دهیم، ارسطو و نیز همه حکما از زمین (خاک) و هوا (باد) و آب و آتش سخن گفته‌اند.

از این رو بر حسب نظریه ای فلسفی، در طبیعت فقط سه آخشیج هست:

زمین (خاک)، هوا (باد) و آب. به اعتقاد پزشک اهل شهر میلان: «هیروسم کاردانوس»^۲ آتش، اصل نیست، بلکه عنصری وابسته به سه عنصر دیگر است که از آسمان، آمده است. وی می‌نویسد: «طبیعت، گرمایی به غایت معتدل به جای نهاده است که همه چیز از آن زاده می‌شود. بی‌گمان ماده‌ای که آتش نامیده می‌شود، معمولاً از این حرارت آسمانی و بر اثر عفونت و گندیدگی و نیز حرکت، حاصل می‌آید، بنابراین آتش که چنین پدید آمده، عنصر نیست. در واقع این موضع گیری، معلوم می‌دارد که پزشک

میلانی نمی‌توانسته چهارمین عنصر (آتش) را که در کتابش از آن بسیار سخن می‌رود، نادیده گیرد. بدین گونه آتش، جا و مقام بس ممتاز و شامخی دارد، چون نمی‌توان آن را با سه عنصر دیگر که به زمین نزدیک‌ترند، قیاس کرد و اینچنین ناخودآگاه به کیفیت مینوی و آسمانی آتش می‌رسیم.^۳

سوختن در آتش

«کارل مارتین ادمن»^۴، با نقل مطالب بسیار به طور مشروح و تکمیل تحقیق روشنت، به گسترده شدن و بسط مسالمة کمک می‌کند. بنا به تحقیقات وی، «بیداری» ملکارت با افسانه «هرالکس ساندون»^۵ قرابت و شباهت دارد و سوزاندن سالانه «کینگو»^۶ دشمن «مردوک»^۷ در جشن سال نوی بابلی، جزو آیین‌هایی بوده که طی برگزاری آنها، به جای شاه و ملتش و نیز قوت و خوراک‌شان در سال آتی، با حلول سال نو، تازه و نو می‌شده است. لکن نخست، پیش از شاه - نماینده و خلیفه خدا - خود رب النوع قربان می‌شده است. در این دوره، - روایات خود نثاری و جانفشانی، خون مسیح - گناه مردمان را کفارت می‌کند و الهه را سر می‌برند و قطعه قطعه می‌کنند و در کشتزاری به خاک می‌سپارند تا زمین بارور شود. چنین است حال و روز «کیلونن»^۸، زن ایزد قوم «آزتک»^۹، که نماد ذرت است. «هرکول» نیز پس از آنکه با آتش هیمة افروخته در «اوتا»^{۱۰} خود را بسوخت، به آسمان عروج کرد. در کتاب «Metamorphoses» اثر «اووید»^{۱۱} «هرکول» بر هیمة آتش می‌خسبد و «ژوپیترا» به دیگر خدایان که انجمن کرده‌اند، اعلام می‌دارد که «هرکول» بدین گونه همتای‌شان خواهد شد. هرکول که از جلد پیری به در آمده و جوانی را از سر گرفته و بهترین دوران زندگانی‌اش را بازیافته، سوار بر گردونه‌ای بسته به چهار اسب، به میان اختران رخشان

می‌رود.

همچنین به گفته «پیندار»^{۱۲} و «فیلودم»^{۱۳} و «سوفوکل»^{۱۴} در هرakلس از همه خصایص انسانی گسسته و رهیده، به برکت آتش زاینده ناپاکی‌ها، به مرتبه جاودانگی و بی‌مرگی تشریف می‌یابد.

رستاخیز «شیلا»^{۱۵} نیز چنین است. وی که از هرakلس، چند تن «ورزاو» (حیوان مقدس) دزدیده بود، به دست همو کشته می‌شود، اما به همت پدرش، «فورکیس»^{۱۶} که نعش دخترش را در آتش می‌سوزاند، به زندگی باز می‌گردد.

به گفته «مارسیانوس کاپلا»^{۱۷}، گذر از آتش، یکی از هفت وسیله کسب فضیلت بی‌مرگی و جاودانگی است. از این رو در آثار «اوویدوسنک»^{۱۸} و «لوسین»^{۱۹}، می‌بینیم که آتش با سوزاندن عنصر انسانی، عنصر الهی را آزاد و رها می‌سازد و چنین تغییر و گشتاری، ارتقا یا نیل آدمی، مستقیماً به تمامیت و کمال ذاتش نیست، بلکه والايش بخشی از وجودش، بر اثر وا نهادن، همه چیزهای زمینی و مادی هستی است. چنانکه «پرگرینوس»^{۲۰} و «کالانوس»^{۲۱} به اراده و رضای خود، در آتش هیمة آدم سوزی، می‌سوزند و می‌میرند تا بتوانند دوباره زنده شوند. از این رو در عمل، به آتش افکندن کودکان برای خوشایندی رضای «ملوک»^{۲۲}، می‌توان با دیدی معنوی‌تر، نگریست. مگر نمی‌بینیم که در الهیات آسیایی «بعل»^{۲۳}، در آتش هیمة می‌سوزد تا پاک، مطهر، مقدس و متبرک گردد؟^{۲۴}

«آتش، عناصر می‌شکند، از هم سوا می‌کند و عامل یکی از فجیع‌ترین انواع مرگ است. اما به طور کلی چنین می‌نماید که هر آموزه نو، برای آنکه بتواند زنده بماند و بپاید و در ذهن بشر شکوفا گردد و ببالد، باید با رشته اعمالی خشونت‌آمیز، قرین و همراه باشد. چنین است حال و روز هر شهید.» «ققنس»^{۲۵} در شعله‌های آتش می‌میرد و حضرت

مسیح(ع) بر صلیب و شاه «حیرام» به سه ضربه یا زخم نمادین قاتلانیش، که کارگران معبد «هیکل» اند از پای در می‌آید...^{۲۷}

شهید در شعله‌های آتش جان می‌بازد، اما به فضل و برکت حق، دوباره جان می‌گیرد. مسیحیانی که شکنجه و سوخته می‌شدند، در شعله‌های همیشه آتش سوزی، از ایمانشان بر نمی‌گشتند و افسانه‌های رایج تشویق‌شان می‌کرد که رنج و عذاب را برتابند، زیرا به موجب افسانه، یقین داشتند که با جسم و تنی جوان شده، به آسمان عروج خواهند کرد.^{۲۶}

آزمون آتش

«سخن از طبیعت دو گونه آتش در میان است. اما آتش مادی، کسی را که شایسته تشریف به اسرار است و می‌تواند از حالتی به حالت دیگر گذر کند، نمی‌سوزاند. بنابراین گذر از میان آتش مادی، امتحانی برای اثبات پاکی و موجب پاک و پالوده شدن است. ولی قدیس، برای نیل به آسمان (بهشت) باید نخست از دوزخ بگذرد و اگر نسوخت، در خور آن است که به راهش ادامه دهد.»^{۲۷}

«بی‌گمان سیل آتشی را که لاجرم روزی بر زمین فرو خواهد ریخت، به معنای تطهیر زمین تعبیر باید کرد. این جاری شدن رودی از آتش بر زمین، از لحاظ معنی، معادل طوفان (جاری شدن سیلاب) است که نوح فقط توانست تنی چند از صالحان را از آن غرقاب برهاند، همان گونه که فقط معدودی از هجوم سیلاب وار آتش، نجات خواهند یافت. این بینش که ایرانی است در «بندش» آمده است. آنجا که می‌گوید در پایان زمان، راستان از رود آتش می‌گذرند، بی‌آنکه بسوزند، شست و شوی فرشتگان در چشمه حیات بخش نیز از همین مقوله است. بنابراین آتش ممکن است همچون وسیله تطهیر به کار رود، اما اساساً عنصری برای تعیین و تشخیص

پاکان است، یعنی کسانی که می‌توانند به ملکوت خدا راه یابند، زیرا زبانه آتش در برگزیدگان در نمی‌گیرد و کارگر نمی‌افتد و اینچنین به ارزش آتش راز آموز، می‌رسیم.»^{۲۸}

آتش در ایران

روشنی، آتش و آفتاب تجلی «اهورا مزدا» است. «اهورا مزدا» به وسیله نور تجلی می‌کند. نور، مایه زندگی و خورشید افزار زندگی است. ایرانیان از دورترین ایام، چنین می‌اندیشیدند و هنگامی که می‌خواستند ستایش خداوند را انجام داده و نماز گزارند به سوی خورشید می‌ایستادند. هرگاه شب هنگام بود و یا در جایی سربسته (آتشدکه) نماز می‌گزاردند و ستایش پروردگار می‌نمودند، رو به آتش فروزان که با بوی‌های خوش فضا را معطر می‌ساخت، می‌ایستادند.

در اوستا همه جا آتش دارای مقامی والا است، گوهر زندگی است، عشق و تجلی‌گاه خداوند است. در ضمن سرودهای «یسنا» و «یشت‌ها» و خرده اوستا، به بزرگی یاد شده است.

تاریکی مظهر اهریمن به شمار می‌رفت و چون آتش و چراغ فروخته می‌شد، تاریکی و اهریمن نیز فرصت کارکردی نمی‌یافت و شیاطین می‌گریختند. به همین جهت بود که آتش در معنی مجازی و معنوی، اهمیتی فراوان و کاربردی شگفت ارائه می‌کرد...»^{۲۹}

معانی والا و پیچیده‌ای که آتش از آغاز قرون اسلامی، در فلسفه و تعبیر ادبی و تصوف و عرفان پیدا کرد، تقدس و احترام فوق‌العاده این عنصر را می‌رساند. در ابیاتی نیز که از فردوسی نقل می‌شود، اهمیت آتش و رجحان آن پیداست.

سرمایه گوهر آمد چهار
برآورده بی رنج و بی روزگار

یکی آتشی برشده تابناک
میان آب و باد از بر تیره خاک
زمین را بلندی بند جایگاه
یکی مرکزی تیره بود و سیاه
ستاره به سر برشگفتی نمود
به خاک اندرون روشنایی فرود^{۳۰}

سیاوش

از آنچه در باب آتش ذکر شد می‌توان به این نتیجه رسید که پیوند آتش با داستان سیاوش از بزرگی و مقام سیاوش به عنوان یک انسان برگزیده حکایت می‌کند. از این رو ذکر مطلبی راجع به ویژگی‌های انسانی سیاوش ضروری است...^{۳۰}

گذشتن سیاوش از آتش و ارتباط آن با چهارشنبه سوری

سرگذشت زندگی سیاوش، سرگذشت عبرت‌انگیز و آموزنده‌ای است که شرح تفصیلی آن در شاهنامه فردوسی نقل شده است. آموزنده‌ترین قسمت این جریان تاریخی، گذشتن سیاوش از خرمن آتش، به منظور برائت از اتهام و اثبات بی‌گناهی وی بوده است. از این رو از جریانات تاریخی فوق آن چه به دست فراموشی سپرده شده، ارتباط روز چهارشنبه پایان سال (چهارشنبه در پایان سال ۱۰۱۳ پیش از میلاد منظور است) با تاریخ کشته شدن این شاهزاده جوان می‌باشد که تاکنون شاید شناخته نشده و می‌بایست مورد توجه قرار گیرد.

«آفریدگار، آفریدگان را آفرید تا کاری را به انجام رسانند و آنها فرمانبران آفریدگارند. کار آنها از خوره و خویشکاری به انجام می‌رسد. خویشکاری در فرمان بردن از خوره است. با به کار گرفتن خویشکاری، کار آفریدگار انجام می‌شود و بدین سان کام او پر آورده می‌شود. ولی چون به ضد خویشکاری برخیزند با خوره و کار آفریدگار دشمنی کرده‌اند. کام او برآورده نمی‌شود و زیانی به بار می‌آید. آدمی چون به کاری پردازد که به خاطر آن آفریده شده است، خدا را کامروا کرده است. کار انسان کار خداست. در این گردش روزگار ای بسا که از خویشکاری جدا افتند. همچنان که جمشید افتاد. او با سرنوشت مینوی خود بیگانه شد، فره از او گسست و آنگاه ضحاک او را از میان به دو نیم کرد. هر که از خویشکاری روی برتافت دو پاره شد، بدی را در خود آورد و اهریمن را کامروا کرد.»

«آثار و علائم اندکی که از جریان تاریخی فوق برجای مانده، نشان می‌دهند که سیاوش در پایان سال ثابت ۱۰۱۳ پیش از میلاد، ۷۱۳ تاریخ مینا، که برابر با روز چهارشنبه بوده و به دستور افراسیاب کشته شده و یک روز پس از کشته شدن سیاوش، فرزند وی کیخسرو و در روز پنجشنبه، یکم فروردین ماه سال ۱۰۱۲ پیش از میلاد، ۷۱۴ تاریخ مینا، در توران متولد می‌شود و چون در آیین زرتشتی مراسم سوگواری در رثای مردگان جایز نیست، پارسیان زرتشتی در آخرین شب چهارشنبه پایان سال از آتش می‌گذشته‌اند تا خاطره سیاوش به منظور دفاع از عفت و پاکدامنی جاسودان باقی بماند.»^{۳۱}

«... عمل به خویشکاری پیمانی است با جهان، با خود و خدا، آن که از خویشکاری در گیتی به فروهر خود، پیوسته از نیک و بد عالم امکان فرا گذشته و با خدا در وحدت است.»

«سیاوش پسر کاووس، پسر کیفباد چنین مردی است. او در شمار راستانی است که هر چند یک بار می‌آیند تا این گیتی گرفتار را به سامان رستگار رسانند. سیاوش آزاده از آن کاملان است که به گوهر خود رسید. خویشکار است همچنان که با خدا و جهان نیز در هماهنگی شیفته وار است.»^{۳۲}

برای مثال زمانی که شاه از او می‌خواهد تا پیمان بشکند.

به خیره همی جنگ فرمایدم
بترسم که سوگند بگرایدم
و او در پاس داشتن پیمان تردید ندارد و همه
نتایج آن را به جان می‌خورد. شکستن پیمان، فرستادن
گروگان‌هاست به نزد کسی که در انتظار کشتن
آنهاست و سپس جنگیدن است با بی‌گناهان آشتی
جوی و سیاوش می‌داند که این هر دو را کردگار
نمی‌پسندد...

به کین بازگشتن بریدن ز دین
کشیدن سر از آسمان و زمین
چنین کی پسندد ز من کردگار
کجا بر دهد گردش روزگار
اگر سیاوش پیمان بشکند و دل به کینه سپارد از
دین حقیقت معرفت خدا و چگونگی کاربرد آن جدا
مانده است، در برابر آسمان و زمین و همه جهان
نیک در ایستاده و با گردش روزگار سخت رفتار
نیک فرجام، به ستیزه برخاسته و این همه به کام
کردگار نیست. چه خدا این گیتی گرفتار اهریمن را
با «داد» نگاه می‌دارد و «داد» نظام و سامان چیزها،
قانون کل حرکت گیتی، آیین هماهنگی مینو و گیتی
و یگانه شدن هستی دوگانه است. دادگری، زیستن
بر اساس قانون کلی و به کار بستن آن است. اگر
فروهرها خود خواستند و پیمان کردند که به گیتی
آیند، پس بدعهدی و پیمان شکنی «بیداد» است، در
هم آشفتن «داد» یزدان است و سیاوش مرد بیداد
نیست، حتی آن گاه که افراسیاب گرم کشتن
اوست.

سیاوخش از بهر پیمان که بست
سوی تیغ و نیزه نیازید دست
نفرمودند کس را ز یاران خویش
که آرد یکی پای در جنگ پیش

و بی آنکه در ایستد خود را به «بخت» بد می‌سپارد
تا پیمان با افراسیاب را به هیچ حال نشکسته باشد
زیرا در اندیشه او «پیمان شکستن»، بیرون افتادن از
راه جهان رهسپار است، دشمنی با طبیعت گرداگرد،
با آسمان و زمین، با آب و آتش است. او رفتار
متعالی، هدف خداجوی و زیبایی زیستن جهان را
در خود تباه نمی‌کند، روح جهان را در خود
نمی‌شکند و اهریمن را کامروا نمی‌کند. او با دل
آگاهی مردان خدا می‌بیند که از خواست کاووس
چه‌ها می‌زاید:

دو گیتی همی برد خواهد زمن
بمانم به کام دل اهرمن^{۳۳}
«... و سیاوش به خویشتن خود وفادار می‌ماند.
او در زمان خود سردار و سالار سپاه راستان است.
جهان اهورایی در این انسان اهورایی متبلور شده
و عالم کبیر در عالم صغیر فراهم پیوسته است. با
خویشتکاری سیاوش آزاده، عالم صغیر نیز در عالم
کبیر منتشر می‌شود و چون او را کشتند جهان از
سیاوش لبریز شد و خونس در همه رگ‌های گیتی
بود. او چون پیمان با افراسیاب اهریمن را پاس
می‌داشت، ناچار «کار» یا خویشتکاری زمان او به
دنیای اهریمن نیز راه یافت و پادشاهی افراسیاب در
هم آشفته...»^{۳۴}

سیاوش و آتش

سیاوش نه همان زیبا و پهلوان، که پاک است. تن
او به پاکی گوهر آتش است که از آتش زیان
نمی‌بیند. چون سودابه گفت که سیاوش می‌خواست
با وی در آمیزد، شاهزاده به شاه گفت که از انبوه
آتش می‌گذرد تا بدانند که بی‌گناه است...
سر پر ز شرم و بهایی مراسم
اگر بی گناهم رهایی مراسم
ورایدونک زین کار هستم گناه

جهان آفرینم ندارد نگاه
پس در آتش رفت و در آمد. تن او از پاکی و
بی‌گناهی چون تن زرتشت است. او هم بی‌زیانی از
آتش تفته گذشت تا راستی پیامش را باور دارند.
اوستا پنج گونه آتش بر می‌شمارد.

نخستین در آتشکده‌ها و کاربرد روزانه است،
سپس به ترتیب در بدن جانوران، در گیاهان، در ابر
و پنجمین در بهشت و برابر اهورا مزدا است. آتش
مینوی نگهدار زندگی جانوران است. آتش پاک ساز
و سوزنده پلیدی و گناه است. در پایان جهان همه
آدمیان باید از روی گداخته که به مثابه آتش است
بگذرند و نیکان و بدان به آسودگی و عذاب پاداش
یابند.

آتش جلوه جسمانی «اشا» و «راستی»، نظم کیهانی
و داد است و «راستی» به سامانی و هماهنگی چیزها،
و آن است که باید باشد و «داد»، نگاهداشت این
نظم و یا روا کردن آن است پس از آشفتنگی.

این راستی با آتش از یک گوهر است زیرا چون
او فرزند اهورامزدا است و از آنجا که خویشکاری
زرتشت و سیاوش خود، راستی و قانون کیهان
است، پس آتش نه تنها آسیبی به آنان نمی‌رساند
بلکه دوستدار و نگهدارشان است به ویژه که طبیعت
پادشاهان ایران از آتش آسمانی (آذرخش) است،
خود از آتش‌اند و از آتش آسیب‌شان نیست. گوهر
پادشاهان از آتش ابد و ظاهراً فره آنان مظهر ناسوتی
آتش است که در بهشت است...

گوهر شاهانه سیاوش از آتش آذرخش است و
آتش بهشت چون فره در اوست و زندگی او عین
راستی یعنی بنا به آیین آتش فرزند اهورامزدا است،
مردی با جسم و جانی به سرشت آتش. پس این
راستی مجسم به هنگام گذر از آتش از خود
می‌گذرد و دو هم گوهر را از یک‌دیگر زیانی
نیست. اکنون این تن خاکی، آسمانی است. گیتی

سیاوش مینوی است و این‌گونه انسان به یاری راستی
و هماهنگی با ناموس طبیعت، جهان را در
برمی‌گیرد انسانی جزیی، انسانی کلی می‌شود.^{۳۵}

۳- اسب سیاوش

گزینش اسب خود یکی از آداب تشریف و در
آوردن به سلک پهلوانان است. رستم یا سهراب و
کیخسرو تنها پس از آنکه جفت جنگ خود را
می‌جویند و می‌یابند مرد کار و مہیای میدان‌اند.
بی‌چنین همزادی، پهلوان، ناتمام است. این جنگ
افزار جاندار، گاه چون آدمی دارای نامی خداداده و
خاص خود است. در همان سرآغاز شاهنامه، خدا نه
فقط آفریدگار جان و خرد و زمین و زمان که
آفریننده «نام» یا کلام نیز هست.

اگر گذشتگان نام‌ها را نازل از آسمان می‌دانستند
و میان اسم و موسوم به پیوندی معنوی قائل بودند
پس نام رخس یا شبرنگ بهزاد تنها برای تمیز این
دو از دیگر افراد نوع خود نبود بلکه نشانه هستی با
هدف و وجود خویشکار آنها نیز بود. آنان قرین
سواران خود هستند و در سوگ سهراب و اسفندیار،
یال و دم اسب‌هاشان را می‌برند، زیرا اسب بی‌سوار
دیگر آن باره «آهنین سنب که چهار پای بر زمین
ایستاده نهصد و نود و نه بانگ برآورد» نیست،
چهارپایی ناقص و ابتر است.

اسب که در زندگی قومی بیابانگرد با اقتصاد
شبانی نقشی بزرگ داشت پس از ماندگار شدن آنان
در این سرزمین، همچنان در صلح و جنگ دست
افزار ناگزیر زیستن بود. نام‌های بزرگان که با کلمه
اسب ترکیب شده، نشانی از منزلتی است که این
حیوان در واقعیت و خیال داشت.

سیاوش به معنای «دارنده اسب سیاه» خود از این
نام‌هاست. «شبرنگ بهزاد» اسب اوست و سیاهی
رنگ، از نام پیداست. او آنگاه که به آتش می‌زند، بر

این سیاه است و اسب نیز چون سوار آسوده از آن سوی بیرون می‌آید.

یکی تازی بر نشسته سیاه
همی خاک نعلش برآمد به ماه
سیاوش سیه را به تندی بتاخت
نشد تنگدل جنگ آتش بساخت

چون مرگ فرا رسید سیاوش همه اسب‌ها را پی کرد مگر شبرنگ بهزاد را، سر در گوش او نهاد و رازی گفت و ره‌ایش کرد و بهزاد در مرغزاری و کنار جویباری بر کوهی بلند در انتظار کیخسرو به سر می‌برد و چون گیو و کیخسرو به راهنمایی فرنگیس او را در همانجا که باید، یافتند به گیو دست نداد. شاهزاده، زین و برگی را که سیاوش بر او می‌نهاد و نیز چهره خود را به وی نمود، شبرنگ او را شناخت و گریست و این‌گونه اسب سیاوش از آن کیخسرو شد.^{۳۶}

کاووس و سودابه

کاووس خاطرخواه و مبتلای سودابه و کشته اوست، چگونه می‌تواند او را بکشد؟ اما چون می‌داند که سودابه کشتنی است به خود می‌قبولاند که کشتنی نیست؟ و شاید به راستی نمی‌داند که دارد خیری را به خود می‌قبولاند و این اندیشه‌ها همه بهانه رفتاری است که جز آن نمی‌تواند...^{۳۷}

این عشق خانمان‌سوز، بلایی بر سر کاووس آورد که بند و زندان دشمن نیاورده بود. آن لاف زد نهاد و این گریه تلخ؟ آخر کاووس تحمل گناه سودابه را ندارد. می‌ترسد که روشنی جانش تاریک شود. عشق به سودابه، تنها زیبایی زندگی این عاشق زار است، اما اگر سودابه را گناهی نباشد پس سیاوش گناهکار است و گذشتن از چنان فرزندی کار بازی نیست.

کزین دو یکی گر شود نا به کار
از آن پس که خواند مرا شهریار

شاه دل مشغول این بار از سپهر به خدا روی می‌آورد و موبدان را گرد می‌کند تا راهی بنمایند. این راه «ور» گرم است، یکی باید از آتش بگذرد اگر گناهکار بود می‌سوزد و الا:

چنین است سوگند چرخ بلند
که بر بی‌گناهان نباید گزند

سیاوش آزمون را می‌پذیرد و چون بی‌گزند از آتش بیرون می‌آید پدر به سبب پاکی پسر، نامرادی شرمگین است. زیرا از زن و فرزند باز یافتن یکی بی دست دادن دیگری محال است.

شهبانوی کامجویی که تهمت‌های ناروا به شاهزاده بست و آخر الامر سبب شد تا وی با جان خود خطر کند و در آتش رود کشتنی است.

کاووس تهدید و سودابه تقلا می‌کند که «همه جادوی زال کرد اندرین» چرا و چگونه خود نمی‌داند و نمی‌گوید. اما انگار شاه کوره راهی برای طفره و تعلل می‌یابد.

او که هرگز سخن کسان را نمی‌شنید، از دیگران می‌پرسد مکافات این بدی چیست؟ می‌گویند مرگ؟ هر گریزگاهی بسته شد و باید بکشد آن را که جانش جویای اوست. با «دلی دردمند و رخی زرد» می‌گوید بپرید و بکشید و سیاوش می‌داند که در نهان باطن شاه چه غوغایی است.

همی گفت در دل که بر دست شاه
گر ایدون که سودابه گردد تبه
به فرجام کار او پشیمان شود
ز من بیند او غم چو پیچان شود

و از پدر می‌خواهد که سودابه را به وی باز بخشد تا کاووس نجات یافته باشد:

بهانه همی جست زان کار شاه
بدان تا ببخشد گذشته گناه
سیاوش را گفت بخشیدمش
از آن پس که خون ریختن دیدمش^{۳۸}

سودابه

همان طور که گفته شد، شاعر به وضوح صحنه را تصویر کرده است، سودابه را که به ایوان آمده، سیاوش را که از آتش می‌گذرد و جامه‌ای سپید به بر و کلاهی زرین بر سر دارد، اسب سیاوش را که سیاه رنگ است، کاووس شاه شرمگین را و مردمی بسیار که هلله سر داده‌اند.

اگر تصویرگر کاملاً به تمامی این جزئیات پای‌بند باشد، باید در تمام تصاویر رنگ لباس سیاوش، جایگاه سودابه، رنگ اسب و ... بدون تغییر باقی بماند، اما نگارگر ایرانی مرغ خیال خود را زندانی نمی‌کند ...

برای مثال هیمة بزرگ آتش به سطحی از رنگ طلایی تقلیل می‌یابد و در واقع از توصیف طبیعی به انتزاعی راز آلود می‌رسد.

جماعت عظیم که هلله سر داده‌اند و یا در نگرانی و تشویش به سر می‌برند، تبدیل به ۲ یا ۳ نفر که از پس صخره‌ها سر بیرون کرده‌اند، می‌شوند و یا انگشت به دهان صحنه را نظاره می‌کنند (این تدبیر در هنرهای نمایشی ایران مانند تعزیه نیز قابل تأمل است).

مکان وقوع حادثه کاملاً آزاد و بسته به سلیقه نگارگر تغییر می‌کند، لباس‌ها، چهره‌ها، گیاهان، رنگ آسمان و زمین، همه چیز و همه چیز در پنجه قدرت نقاش، دگرگون می‌شود، اما یک چیز هنوز هم ثابت است و آن لحظه تصویرگری است ...

این مطالب با نگاهی گذرا به تصاویری که در این مجال بررسی می‌شوند قابل دریافت است ...

کاووس در لشکرکشی به هاماوران، سودابه را از پدرش خواست و پدر که دختر را از جان شیرین گرامی‌تر می‌داشت، سخت اندوهگین شد. اما سودابه می‌گفت امروز بهتر از این کاووسی که بر دیگران فرمانرواست نمی‌توان یافت. از پیوند با او دل شکسته نباید بود. پدر گرفتار دختر است و دختر اسیر دبدبه تاج و تخت. او عاشق پادشاه نیست، عاشق پادشاهی است. آز خمیره جوهر خواستن اوست. او از همان آغاز، جاه طلبی حسابگر و بی محاباست و چون دل به پادشاه می‌سپرد دل از هر کس دیگر باز می‌گیرد و با معشوق به بند می‌افتد. عشق او آن سودای بی‌تمیز است که برای هوای دل، پای بر سر خود می‌نهد. تعارض خرد و عشق در این سودا زده به غایت می‌رسد و آن دریافت حماسه از عشق نابخرد مصداق خود را در این زن می‌یابد.

باری دیگر سال‌های سال سودابه است و پیری سبکسر و بد آیند که شاهزاده فرا رسید که «به همه جهان اندر از او نیکو‌تر نبود» ناگهان صاعقه فرود می‌آید و جان او از مهر سیاوش پر می‌شود که می‌گوید:

هر آن کس که از دور ببند ترا

شود بیهش و برگزیند ترا^{۳۹}

او که مصلحت خود را در همسری کاووس دیده بود اکنون نیز می‌خواهد تن بی‌تاب و صلاح کار هر دو را با هم دریابد، بدین گونه عشق او در ذات خود فاسد است زیرا در آن حال که پاکباخته می‌نماید، مال اندیش و در هوای سود و زیان است.^{۴۰}

بنابراین سودابه نیروی شرداستان و یکی از ارکان اصلی حماسه است.

• • •

تصویر ۱

توضیح راجع به شاهنامه

نسخه شاه محمود، قرن دهم ه. ش (کتابخانه سپهسالار)

به شماره ۳۱۳ در ۵۰۸ ورق به قطع ۲۳×۳۴ سانتی متر، هر صفحه ۲۵ سطری در اندازه ۱۴×۲۵ سانتی متر با اشعار شاهنامه کتابت شده است. کاغذ نسخه سپاهانی است و جلد آن تیماج مشکی سوخت، آراسته به رنگ زرد است که به نظر جدید و بیش از سی سال از قدمت صحافی و مرمت جلد آن نمی گذرد ...

در صفحه ۱۹۳، نهمین تصویر را می بینیم، بدیع و ممتاز، از گذشتن سیاوش بر آتش برای اثبات؛ «اگر بی گناهم رهایی مراست»
تجسمی از ابیات:

سیاوش چو آمد به آتش فراز
همی گفت با داور بی نیاز
مرا ده از این کوه آتش گذر
رها کن تنم را زبند پدر
سیاوش سیه را به تندی بتاخت
تو گفتی که اسبش به آتش بساخت
شگفتی در آن بد که اسب سیه
نمی داشت خود را ز آتش نگاه^{۴۱}

تحلیل تصویر

لحظه تصویرگری: سیاوش و اسبش میان آتش قرار دارند.

عناصر موجود در تصویر: آتش، سیاوش، اسب، سودابه، شاه و درباریان

نحوه اجرا: در این تصویر سیاوش و اسب خود را به میان آتش انداخته اند. آتش در کمال عظمت، به دور از جنبه های واقع گرایانه تصویر شده است. فرم شعله ها به انتزاع نزدیک است. آتش، اسب و سوار

در حالت زیبایی مطلق و حقیقی تصویر شده اند. اثری از اضطراب و دلهره در آنها دیده نمی شود. سودابه و شاه کاووس با حالتی متحیر (انگشت به دهان) صحنه را نظارت می کنند. در مقایسه با ویژگی های ذکر شده برای نگارگری ایرانی این تصویر شرایط زیر را داراست.

۱- از عالم صورت به معنا

۲- از عین به ذهن

۳- از برون به درون

۴- از تظاهر به تفکر

۵- از هیاهو به سکوت

۶- از اضطراب به آرامش

۷- از ملموس به انتزاع

۸- از فضای محسوس به فضای متعال

این موارد از طریق رنگ ها خصوصاً رنگ بنفش، آبی زمینه و رنگ طلایی شعله آتش، تقویت می شوند.

گر چه ظرافت هایی که مثلاً در لباس سیاوش و زین و یراق اسب دیده می شود در قسمت های بالای صحنه کمتر رعایت شده، اما این نکته را می توان جهت تأکید بر بخش اصلی (که اتفاق در حال وقوع میان آتش است) نادیده گرفت.

خشونت موجود در فرم شعله های آتش و رنگ های تیره و خاموش به کار گرفته شده در این تصویر، فضا را به فضای حماسه نزدیک می کند، گرچه باز هم آرامش مد نظر است و این حالت با چند بوته گل و نقوش کاخ تعدیل می شود. آتش، همان گونه که ذکر شد، گوهری آسمانی است و این ارتباط معنایی را می توان در قسمت بالای تصویر، جایی که رنگ طلایی آتش وارد آبی آسمان می شود احساس کرد. این کار از نظر پیوند بصری نیز برای پیوستن دو تکه تصویر به هم تدبیر مناسبی است.



تصویر ۱



تصویر ۲

تصویر شماره ۲

از نسخه شاه محمد کاتب، قرن دهم، محل نگهداری؛ موزه ایران باستان، توضیحی که در مورد کتابت این شاهنامه در کتاب «شاهنامه‌های ایران» آمده است چنین می‌گوید؛

شاه محمد مشهدی در قطعه و کتابت استاد بود. از زمره استادانی که پس از میرعلی هروی متوفای ۹۲۳ سال ه. ق، نستعلیق را به طرز خاصی نوشته است. وی شاگرد مالک دیلمی و سلیم نیشابوری از خوشنویسان مشهور قرن دهم بود.

به یک مستند تاریخی، وفاتش را سال ۹۴۷ ه. ق دانسته‌اند.

از او نسخه‌ای به شماره ۴۳۶۱، همراه با نسخه ۴۳۳۶، که توسط شاه عباس صفوی وقف آستانه شیخ صفی در اردبیل شده است و در موزه وجود دارند، دیدم.^{۴۲}

تحلیل تصویر

نقاش باز آمدن سیاوش پسر کاووس، پادشاه کیانی را از آتش تجسمی بدیع بخشیده است. در این نقش لحظه؛

ز آتش برون آمد آزاد مرد

لبان پر زخنده به رخ همچو ورد

چو او را دیدند برخاست غو

که آمد ز آتش برون شاه نو

نگارین شده است.

سیاوش در این تصویر به نزد پدرش، کاووس آمده تا به پاس اثبات پاکیزگی تخم و روشنی روان او را در آغوش گیرد:

چو پیش شد سیاوخش پاک

نه دود و نه آتش نه گرد و نه خاک

فروید آمد از اسب کاووس شاه

پیاده سپهد، پیاده سپاه

بدو گفت شاه، ای دلیر جوان

که پاکیزه تخمی و روشن روان

چنانی که از مادر پارسا

بزاید، شود بر جهان پادشاه

تصویری از سودابه، همسر کیکاووس، که عاشق سیاوش شده بود و امر را بر شوهر خود مشتبه کرد، در پشت پنجره فوقانی بنای کاووس مدنظر نقاش بوده است، تا نشان دهد فریب او به چه سرنوشتی دچار شد:

همی کند سودابه از خشم موی

همی ریخت آب و همی خست روی^{۴۳}

لحظه تصویرگری

این تصویر از معدود تصاویری است که لحظه‌ای پس از گذشتن از آتش را مورد توجه قرار داده است، یعنی زمانی که سیاوش به آسودگی از آتش بیرون آمده است.

شخصیت‌ها

شخصیت‌ها به همان ترتیب در صحنه حضور دارند و حتی به اسب سیاوش به همان اندازه توجه شده و در پلان اول با رنگ سیاه، خودنمایی می‌کند.

در این تصویر کمال و قداست آتش با فرم و رنگ انتزاعی مورد تأکید است. تأکید بر اسب همان طور که ذکر شد واضح و مشخص است.

فضای تصویر آرام و شاد است. پیروزی و شادی سیاوش با گل‌ها و گیاهان موجود در صحنه به تصویر درآمده‌اند.

ارتباط آتش جاوید و پاک کننده با آسمان در این تصویر هم دیده می‌شود. این صحنه نسبت به تصویر شماره ۱، حالتی تغزلی و شاعرانه دارد و در کل ویژگی‌های یاد شده برای نگارگری ایرانی در این تصویر دیده می‌شود. این ویژگی‌ها خصوصاً با ظرافت نقوش و آرامش رنگ‌ها تقویت شده است.

تصویر شماره ۳

از نسخه قرن دهم، موجود در کتابخانه مجلس متأسفانه کاتب، نام و تاریخ تحریر نسخه را ننوخته است، ولی از نظر نسخه شناسان، تردیدی نیست که با توجه به «مهر اورنگ زیب»، ششمین پادشاه مغولی هندی، متوفای سال ۱۰۸۶ هـ.ق و ویژگی‌های خط و نقش موجود، این نسخه متعلق به قرن دهم هجری خورشیدی است. ۴۴

لحظه تصویرگری

سیاوش و اسب در حال خروج از آتش تصویر شده‌اند.

شخصیت‌ها

به صورت قبل تکرار می‌شوند.

تحلیل تصویر

این تصویر نسبت به دو تصویر قبل، دارای واقع‌نمایی بیشتری است. از کمال طلبی، اثر کمتری دیده می‌شود، خصوصاً در تصویر کردن آتش، دور شدن از فرم‌های انتزاعی و نزدیک شدن به حالت طبیعی آتش دیده می‌شود. حتی هیمه‌ها نیز ساخته و پرداخته شده‌اند. ارتباط آتش با آسمان قطع شده و چهره‌ها هم فاقد آن آرامش آرمانی و ایده‌آل هستند. این نقص در رنگ آمیزی هم دیده می‌شود. شخصیت‌پردازی و نوع پوشش به زمان خاصی (شاید زمان خلق اثر) اشاره می‌کند.

تصویر شماره ۴

از نسخه صفوی، قرن دهم، موجود در کتابخانه مجلس

از یادگارهای نخستین عصر صفوی است. شیوایی و حُسن خط نستعلیق آن از کاتبی چیره دست حکایت دارد که متأسفانه نام او بر اوراق نسخه ضبط و ثبت نیست...

خوشنویس در این اثر بر روی صفحات چهار مصرعی، مجدول، از آغاز تا انتها به یک روال اصیل



تصویر ۳



تصویر ۴

و خوش، ۲۵ سطر را به استادی تمام خوشنویسی کرده است. مجموعاً ۳۲ مینیاتور از مجالس شاهنامه، زینت بخش این نسخه است که هر یک حیاتی را از تاریخ کهنسال ایران بازگو می‌کند. ۴۵

لحظه تصویر گری

سیاوش در میان آتش

شخصیت‌ها

همانند قبل تکرار می‌شوند.

تحلیل تصویر

این تصویر از نظر رنگ و فرم، کمال گراست. چهره‌ها، حتی نیروی شر شاه و سوادبه، در حالت آرمانی خود تصویر شده‌اند. احترام به آتش با فرم کاملاً انتزاعی و رنگ طلایی و همچنین ارتباط آن با آسمان در بالای صحنه کاملاً مشهود است.

اسب و سوار در کمال احترام و سلامت نفس و با جزئیات تصویر شده‌اند. این تصویر را نیز می‌توان حایز ویژگی‌های نگاره‌های ایرانی دانست.

تصویر شماره ۵

از نسخه قرن دهم، موجود در کتابخانه مجلس

لحظه تصویر گری

سیاوش در میان آتش

شخصیت‌ها

همانند گذشته تکرار می‌شود.

تحلیل تصویر

در این تصویر، آتش با فرم انتزاعی و رنگ طلایی مشخص شده و ارتباط آن با آسمان، نمایانگر عظمت و حجم آتش و همین‌طور قداست آن است. نکته جالب توجه در این تصویر این است که سیاوش نه تنها در میان آتش مضطرب و نگران نشده و یا از درد نمی‌نالند، بلکه آتش را چون جان خویشتن به آغوش کشیده است. اسب او نیز بی



تصویر ۵

محابا به آتش می زند و از آن پروا نمی کند. رنگها آرام و در کمال پختگی و چهرهها آرمانی است. از نظر رعایت نکاتی چون دید همزمانی (چند جانبه نگری در یک تصویر)، تقسیم بندیها و نوع طراحی این تصویر، تصویری موفق و حایز نکات ذکر شده برای نگارگری ایرانی است.

تصویر شماره ۶

از نسخه قرن یازدهم، موجود در کتابخانه

مجلس

لحظه تصویرگری

سیاوش قبل از ورود به آتش

شخصیتها

اثری از سودابه در تصویر دیده نمی شود.

تحلیل تصویر

آتش با نگاهی طبیعت گرایانه، بدون هیچ شکوه و عظمتی تصویر شده است. سیاوش گرچه نگاهی مصمم دارد اما آن حالت آرمانی (که در آن هیچ احساس این جهانی وجود نداشت) در صورت و رفتارش دیده نمی شود. اسب سیاوش با خام دستی شکل گرفته و سعی نگارگر بر طبیعت گرایانه بودن آن مشهود است. جدای از این که در شعر به وضوح به رنگ سیاه اسب اشاره می شود، اما این نکته مهم در تصویر نمایان نیست.

همان طور که در بخش اول این مقاله بیان شد، اسب (مرکب پهلوان) از اهمیت خاصی برخوردار است و خود حیوان نیز موجودی مافوق طبیعی است. اما به این مطلب در تصویر توجه نشده و حتی حیوانی وحشت زده و فاقد شعور به تصویر در آمده است.

این تصویر چه از نظر رنگ گذاری و چه طراحی،



تصویر ۶

بسیار از اهداف متعالی نگاره های ایرانی (و یا حدائق نسبت به چند نگاره موفق بررسی شده در این مقاله) دور می نماید.



تصویر ۷

تصویر شماره ۷

از نسخه میرزا رضا اصفهانی، قرن ۱۲ هجری - شمسی، موجود در کتابخانه ملی ایران

لحظه تصویرگری

سیاوش در میان آتش

شخصیت‌ها

سیاوش، اسب سیاوش، شاه و درباریان، اثری از سودابه دیده نمی‌شود.

تحلیل تصویر

در این تصویر که نسبت به شش تصویر دیگر بسیار متفاوت به نظر می‌رسد، تسلط سبک قاجار بر تصویرگری هویدا است. به نظر می‌رسد شاه و درباریان و حتی خود سیاوش با توجه به شخصیت‌های زنده درباری در

آن زمان تصویر شده باشند.

این تصویر، با زیبایی و ظرافت شکل گرفته اما از نکات بیان شده در مورد آتش و فلسفه گذر سیاوش از آتش اثری در آن دیده نمی‌شود. به نظر می‌رسد داستان تا حد زیادی فدای نحوه تصویرگری و یا سلیقه سفارش دهنده آن شده باشد.

این مورد در رنگ اسب، نمود آتش و حذف نیروی منفی اصلی (سودابه)، هویدا است.

نتیجه‌گیری

از نکاتی که ذکر شد، به روشنی می‌توان دریافت که، گذشتن سیاوش از آتش، بخش پراهمیتی از داستان است. در تمام تصاویر مربوط به این داستان، تأکید تصویرگر بر این بخش، حاکی از درجه

اهمیت آن است. پس اولین نقطه مشترک در این تصاویر همانا «لحظه تصویرگری» است. این لحظه، ثابت است و چونان الگویی مقدس تکرار می‌شود، تکراری که خود نشانه تأیید و تأکید است. عناصر تصویری به کار گرفته شده در این نگاره‌ها نیز مشابه هستند. همان طور که ذکر کردیم عناصری که در تصاویر به کار گرفته شده، جدا از موضوع این داستان، در طول تاریخ اساطیری و پهلوانی دارای اهمیت هستند:

آتش پاک کننده

پهلوان حقیقت جو (سیاوش)

مرکب راه (اسب سیاوش)

نیروی شر (کاووس شاه و سودابه)

همگی چون عناصر اصلی یک نمایش باید در صحنه حضور داشته باشند. تصویر حاصل اثرگذاری این عناصر برهم، نحوه قرارگیری و سازمان دهی آنهاست. بنابراین شخصیت‌ها هم در تصاویر تکرار می‌شوند.

اما پس از رعایت این دو نکته:

۱ - لحظه تصویرگری

۲ - کاربرد شخصیت‌ها

تصویرگر آزاد است که آنچه را می‌داند و به نحوی که خود می‌خواهد را به کار گیرد. تفاوت در تصاویر حاصل این آزادی عمل است. از این جا به بعد تخیل تصویرگر است که داستان را هدایت می‌کند و حالات از زبان او روایت می‌شوند. در واقع عالم نگاره‌ها، به وضوح، جبر و اختیار

انسان را به تصویر می‌کشد.

نگارگر به نمایندگی تمامی انسان‌ها در تصویر خویش زندگی می‌کند و موظف است به اصولی پایبند باشد که زیبایی و کمال مطلق را یادآور می‌شوند، اصولی که شاید تنها با دیدن، قابل دریافتن است، چیزی که می‌دانیم درست است و باید حفظ شود اما نمی‌توانیم آن را در قالب کلمات بگنجانیم. چنین جبر زیبایی را، اختیار نگارگر، شیرین‌تر و دلنشین‌تر می‌سازد. آنجا که او به مدد توانایی خویش در آن اصول دخل و تصرف می‌کند اما از آنچه که باید پافراتر نمی‌نهد، داوری زمان را می‌پذیرد نه زمانه را وقاب تصویر را جولانگاه غرور و نام خواهی خویش نمی‌سازد. از این رو، اگر لحظه گذشتن از آتش را در حافظه تاریخ، مقدس می‌بیند به آن پایبند می‌ماند، به نگاهی نو در آن می‌نگرد، داستان را بازخوانی می‌کند و شخصیت‌های خویش را می‌آفریند.

اما تنها این پایبندی نیست که اثری را قابل تأمل می‌سازد، بی‌شک آن هنرمندی جاودانه است که علاوه بر معنا، بر فرم و صورت نیز احاطه دارد، کار خویش را می‌شناسد و می‌داند که برای تجلی آن معنا، پس از عرق‌ریزی روح، عرق‌ریزی جسم نیز لازم است... ضعف در طراحی و عدم آشنایی با رنگ، چیزی نیست که بتوان آن را نادیده گرفت، زیرا صورت است که حرمت معنا را متجلی می‌سازد. بی‌شک نوع ترکیب‌بندی، برآیند خطوط عمودی وافقی، تحرک یا عدم تحرک صحنه،

پانوشت‌ها

۱ - آدامووا. ا. ت. گیوزالیان. ل. ت. نگاره‌های شاهنامه، صص ۱۲۲، ۱۲۳

2 - hierosme Cardanus

۳ - پیربایار، ژان، رمزپردازی آتش، صص ۲۰ و ۲۱

4 - Carl -Martin Edsman

5 - Heracles-Sandon

6 - kingu

7 - Marduk

8 - Kilonen

9 - Azteques

10 - Oeta

11 - IX,235-Ovide

12 - Iveode Isthmique: در Pindare

13 - philodeme

14 - Philoctete

15 - Sculla

16 - Phorgkys

17 - Martianus Capella

18 - seneque

19 - Lucien

20 - Peregrinus

21 - Calanos

22 - Moloch

23 - Boal

۲۴ - پیربایار، ژان، رمزپردازی آتش، صص ۳۵ و ۳۶ و ۳۷

25 - Phenix

۲۶ - پیربایار، ژان، رمزپردازی آتش، صص ۳۹ و ۴۰

۲۷ - پیربایار، ژان، رمزپردازی آتش، صص ۵۷ و ۵۸

۲۸ - پیربایار، ژان، رمزپردازی آتش، ص ۷۵

۲۹ - رضی، هاشم، جشن‌های آتش، ص ۸۹

۳۰ - همان، ص ۹۴

۳۱ - رضی، هاشم، جشن‌های آتش، ص ۹۶

۳۲ - مسکوب، شاهرخ، سوغ سیاوش (در مرگ و رستاخیز)،

صص ۲۷ تا ۳۰

رنگ‌گذاری، چرخش‌های فرم و رنگ و هزاران هزار نکته ظریف دیگر، از عواملی است که تفاوت‌های آشکاری در آثار نگارگری، ایجاد می‌کند و در نهایت تنها در صورتی که این عوامل به شکلی موجز و اثرگذار با هم جمع شوند، می‌توان گفت که هنرمند به هدف نگارگری ایرانی نزدیک شده است.

این هدف همانا:

سوق دادن ذهن آدمی از عالم صورت به معنا

از عین به ذهن

از برون به درون

از تظاهر به تفکر

از هیاهو به سکوت

از اضطراب به آرامش

از ملموس به انتزاع

و از فضای محسوس به فضای متعالی است. ۴۶

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

- ۳۳ - مسکوب، شاهرخ، سوگ سیاوش، صص ۳۶ و ۳۷
- ۳۴ - مسکوب، شاهرخ، سوگ سیاوش، ص ۳۸
- ۳۵ - مسکوب، شاهرخ، سوگ سیاوش، صص ۴۸ تا ۵۱
- ۳۶ - مسکوب، شاهرخ، سوگ سیاوش، صص ۱۵۷ تا ۱۶۰
- ۳۷ - همان، ص ۱۳۰
- ۳۸ - مسکوب، شاهرخ، سوگ سیاوش، ص ۱۳۳
- ۳۹ - مسکوب، شاهرخ، سوگ سیاوش، ص ۱۳۳
- ۴۰ - همان، ص ۱۳۸
- ۴۱ - نجفی، محمد باقر، شاهنامه‌های ایران، ص ۳۹
- ۴۲ - نجفی، محمد باقر، شاهنامه‌های ایران، ص ۲۰۹
- ۴۳ - نجفی، محمد باقر، شاهنامه‌های ایران، ص ۲۱۱
- ۴۴ - نجفی، محمد باقر، شاهنامه‌های ایران، ص ۲۶۴
- ۴۵ - نجفی، محمد باقر، شاهنامه‌های ایران، ص ۳۴۲
- ۴۶ - حسینی، مهدی، ارزش‌های جاویدان شاهنامه بایسنغری، صص ۷ و ۸

منابع و مأخذ

کتاب:

- ۱ - آدامووا، ا. ت. و گیوزالیان، ل. ت. نگاره‌های شاهنامه، ترجمه فیضی، زهره، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات فرهنگستان هنر، ۱۳۸۳.
- ۲ - پیربایار، ژان، رمزپردازی آتش، ترجمه ستاری، جلال، تهران، مرکز، ۱۳۷۶.
- ۳ - رضی، هاشم، جشن‌های آتش، تهران، بهجت، ۱۳۸۳.
- ۴ - مسکوب، شاهرخ، سوگ سیاوش، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۴.
- ۵ - نجفی، سید محمدباقر، شاهنامه‌های ایران، آلمان، سفارت جمهوری اسلامی ایران، بی تا.

مقالات:

- حسینی، مهدی، ارزش‌های جاویدان شاهنامه بایسنغری.